

والفلاح الحسين بن علي بن أبي طالب

الحمد لله

محمد تقی میرزا قزوینی

مکتوبہ ۱۷۰۰ جہری قری

سورة فاتحه قاتل الغزاة

مستور اخصای



تفسیر فَوَاتِحِ الْهَيْبَةِ

الفَوَاتِحُ الْإِلَهِيَّةُ

وَالْمَفَاتِيحُ الْغَيْبِيَّةُ الْمَوْضُحَةُ لِلْكَلِمِ الْقُرْآنِيَّةِ
وَالْحِكْمِ الْفُرْقَانِيَّةِ

نِعْمَتُ اللَّهِ نَجْوَانُ نَقِشْبَنْدِي

متوفى ۹۲۰ هجری قمری

❖ ۱ ❖

سوره فاتحه تا انفال

ترجمہ
مسعود انصاری



انتشارات مولی

سرشناسه: نخجوانی، نعمت‌الله، - ۹۲۰ ق.

عنوان قرارداد: الفوائد الالهيه والمفاتيح الغيبية: الموضحه لكلم القرآنیه والحكم القرآنیه. فارسی
عنوان و نام پدیدآور: تفسیر فواید الهیه = تفسیر الفوائد الالهیه / نعمت‌الله نخجوانی نقشبندی؛ ترجمه مسعود انصاری.
مشخصات نشر: تهران: مولی، ۱۴۳۸ ق. = ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره: ۵- 978-600-339-064-1؛ ج. ۱: 7- 978-600-339-060-7؛ ج. ۲: 4- 978-600-339-061-4؛
ج. ۳: 1- 978-600-339-062-1؛ ج. ۴: 8- 978-600-339-063-8

وضعیت فهرست نویسی: فبا

مندرجات: ج. ۱: فاتحه تا انفال. - ج. ۲: بولت تا فرقان. - ج. ۳: شعرا تا قی. - ج. ۴: ذاریات تا ناس.

موضوع: تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۰ ق.

موضوع: Qur'an -- *Sunnite Hermeneutics -- 16th century

موضوع: تفاسیر عرفانی -- قرن ۱۰ ق.

موضوع: Qur'an -- Mystical hermeneutics -- 16th century

شناسه افزوده: انصاری، مسعود، ۱۳۲۵ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹۰۴۱ ف۵/۵ BP۹۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۴۱۵۲۲



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۱۵۸. تلفن: ۰۹۲۴۳-۶۶۴۰-نمابر: ۰۷۹-۶۶۴۰۰۰

www.molapub.com • molapub@yahoo.com • Instagram: molapub

تفسیر فواید الهیه، جلد اول، سوره فاتحه تا انفال

نعمت الله نخجوانی نقشبندی • ترجمه: مسعود انصاری

چاپ اول: ۱۳۹۵ = ۱۴۳۸ • ۵۲۰ نسخه • ۲۵۷/۱
۹۵

شابک جلد اول: ۷-۰۶۰-۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸ ISBN(Vol. 1): 978-600-339-060-7

شابک دوره: ۵-۰۶۴-۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-339-064-5

خوشنویسی: استاد حمید عجمی

حروفچینی: دریچه کتاب • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



فهرست سوره‌ها

جلد اول

۱۳۵۸	۲۳. سوره‌ی مؤمنون	هفت	مقدمه مترجم
۱۳۹۸	۲۴. سوره‌ی نور	بیست و یک	مقدمه مؤلف
۱۴۴۰	۲۵. سوره‌ی فرقان	۱	۱. سوره‌ی فاتحه
	جلد سوم	۶	۲. سوره‌ی بقره
۱۴۷۹	۲۶. سوره‌ی شعرا	۱۹۴	۳. سوره‌ی آل عمران
۱۵۳۲	۲۷. سوره‌ی نمل	۳۰۲	۴. سوره‌ی نساء
۱۵۷۶	۲۸. سوره‌ی قصص	۴۰۵	۵. سوره‌ی مائده
۱۶۲۵	۲۹. سوره‌ی عنکبوت	۴۸۰	۶. سوره‌ی انعام
۱۶۶۴	۳۰. سوره‌ی روم	۵۶۲	۷. سوره‌ی اعراف
۱۶۹۶	۳۱. سوره‌ی لقمان	۶۵۹	۸. سوره‌ی انفال
۱۷۱۹	۳۲. سوره‌ی سجده		

جلد دوم

۱۷۳۴	۳۳. سوره‌ی احزاب	۶۹۹	۹. سوره‌ی براءت (توبه)
۱۷۸۳	۲۴. سوره‌ی سبا	۷۶۸	۱۰. سوره‌ی یونس
۱۸۱۷	۳۵. سوره‌ی فاطر	۸۲۳	۱۱. سوره‌ی هود
۱۸۴۶	۳۶. سوره‌ی یس	۸۷۸	۱۲. سوره‌ی یوسف
۱۸۷۸	۳۷. سوره‌ی صافات	۹۳۱	۱۳. سوره‌ی زمر
۱۹۱۵	۳۸. سوره‌ی ص	۹۵۶	۱۴. سوره‌ی ابراهیم
۱۹۴۶	۳۹. سوره‌ی زمر	۹۸۳	۱۵. سوره‌ی حجر
۱۹۸۴	۴۰. سوره‌ی غافر (مؤمن)	۱۰۱۰	۱۶. سوره‌ی نحل
۲۰۲۳	۴۱. سوره‌ی فصلت	۱۰۷۱	۱۷. سوره‌ی اسراء
۲۰۵۱	۴۲. سوره‌ی شوری	۱۱۲۹	۱۸. سوره‌ی کهف
۲۰۷۸	۴۳. سوره‌ی زخرف	۱۱۸۵	۱۹. سوره‌ی مریم
۲۱۰۹	۴۴. سوره‌ی دُخان	۱۲۲۲	۲۰. سوره‌ی طه
۲۱۲۵	۴۵. سوره‌ی جائیه	۱۲۶۸	۲۱. سوره‌ی انبیا
۲۱۴۱	۴۶. سوره‌ی احقاف	۱۳۱۴	۲۲. سوره‌ی حج
۲۱۶۱	۴۷. سوره‌ی محمد		

شش / تفسیر فوانح الهیه

۲۵۹۰	۸۱. سوره‌ی تکویر	۲۱۷۹	۴۸. سوره‌ی فتح
۲۵۹۷	۸۲. سوره‌ی انفطار	۲۱۹۶	۴۹. سوره‌ی حجرات
۲۶۰۲	۸۳. سوره‌ی مطففین	۲۲۰۸	۵۰. سوره‌ی ق
۲۶۱۲	۸۴. سوره‌ی انشقاق		
۲۶۱۹	۸۵. سوره‌ی بروج		جلد چهارم
۲۶۲۷	۸۶. سوره‌ی طارق	۲۲۲۳	۵۱. سوره‌ی ذاریات
۲۶۳۳	۸۷. سوره‌ی اعلی	۲۲۳۹	۵۲. سوره‌ی طور
۲۶۳۹	۸۸. سوره‌ی غاشیه	۲۲۵۳	۵۳. سوره‌ی نجم
۲۶۴۵	۸۹. سوره‌ی فجر	۲۲۷۰	۵۴. سوره‌ی قمر
۲۶۵۳	۹۰. سوره‌ی بلد	۲۲۸۶	۵۵. سوره‌ی رحمان
۲۶۵۹	۹۱. سوره‌ی شمس	۲۳۰۳	۵۶. سوره‌ی واقعه
۲۶۶۴	۹۲. سوره‌ی لیل	۲۳۲۱	۵۷. سوره‌ی حدید
۲۶۶۹	۹۳. سوره‌ی ضحی	۲۳۴۰	۵۸. سوره‌ی مجادله
۲۶۷۳	۹۴. سوره‌ی شرح [انشراح]	۲۳۵۴	۵۹. سوره‌ی حشر
۲۶۷۶	۹۵. سوره‌ی تین	۲۳۶۸	۶۰. سوره‌ی ممتحنه
۲۶۷۹	۹۶. سوره‌ی علق	۲۳۷۹	۶۱. سوره‌ی صف
۲۶۸۵	۹۷. سوره‌ی قدر	۲۳۸۸	۶۲. سوره‌ی جمعه
۲۶۸۸	۹۸. سوره‌ی بینه	۲۳۹۵	۶۳. سوره‌ی منافقون
۲۶۹۲	۹۹. سوره‌ی زلزله	۲۴۰۱	۶۴. سوره‌ی تغابن
۲۶۹۵	۱۰۰. سوره‌ی عادیات	۲۴۱۱	۶۵. سوره‌ی طلاق
۲۶۹۹	۱۰۱. سوره‌ی قارعه	۲۴۲۱	۶۶. سوره‌ی تحریم
۲۷۰۲	۱۰۲. سوره‌ی تکاثر	۲۴۳۱	۶۷. سوره‌ی ملک
۲۷۰۵	۱۰۳. سوره‌ی عصر	۲۴۴۳	۶۸. سوره‌ی قلم
۲۷۰۷	۱۰۴. سوره‌ی همزه	۲۴۵۷	۶۹. سوره‌ی حاقه
۲۷۱۱	۱۰۵. سوره‌ی فیل	۲۴۶۹	۷۰. سوره‌ی معارج
۲۷۱۴	۱۰۶. سوره‌ی قریش	۲۴۷۹	۷۱. سوره‌ی نوح
۲۷۱۶	۱۰۷. سوره‌ی ماعون	۲۴۸۹	۷۲. سوره‌ی جن
۲۷۱۹	۱۰۸. سوره‌ی کوثر	۲۵۰۰	۷۳. سوره‌ی مزمل
۲۷۲۱	۱۰۹. سوره‌ی کافرون	۲۵۱۰	۷۴. سوره‌ی مدثر
۲۷۲۴	۱۱۰. سوره‌ی نصر	۲۵۲۵	۷۵. سوره‌ی قیامت
۲۷۲۷	۱۱۱. سوره‌ی مسد	۲۵۳۶	۷۶. سوره‌ی انسان
۲۷۳۰	۱۱۲. سوره‌ی اخلاص	۲۵۴۸	۷۷. سوره‌ی مرسلات
۲۷۳۳	۱۱۳. سوره‌ی فلق	۲۵۶۰	۷۸. سوره‌ی نبا
۲۷۳۵	۱۱۴. سوره‌ی ناس	۲۵۷۰	۷۹. سوره‌ی نازعات
۲۷۳۸	خاتمه‌ی تفسیر	۲۵۸۱	۸۰. سوره‌ی عبس
۲۷۴۱	فهارس		

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ نعمت‌الله نخجوانی

مولانا نعمت‌الله بن محمود نخجوانی، مشهور به شیخ علوان و بابا نعمت‌الله، ابن علوان رومی (م ۹۲۰ هـ ۱۵۱۴ م) که از او به ولی کامل، محقق عارف، کاشف مدقق، امام، عالم ربّانی، عارف بالله، شیخ المشایخ، الكامل المکمل، ذی فیض الربّانی و متحقق به مقام شهود احسانی یاد کرده‌اند. متون از زندگی او تفسیر روشنی ارائه نمی‌دهند، جز آنکه او را منسوب به نخجوان دانسته‌اند و ظاهراً در آنجا زاده شده و پرورش یافته و پس از آن به عثمانی، آقشهر مهاجرت کرده و در آنجا شهرت یافته است (الشقایق النعمانیة / طاش کبری زاده، ۲۱۴) درباره‌ی تاریخ وفاتش هم اختلاف نظر وجود دارد، اما بیشتر تذکره‌نویسان آن را ۹۲۰ هـ ذکر کرده‌اند؛ حاجی خلیفه در کشف‌الظنون تاریخ وفات او را حدود سالهای نهصد ثبت کرده (۱۸۹/۱) و برخی هم سال ۹۰۳ هـ را آورده‌اند و ظاهراً سال کامل شدن تفسیرش، ۹۰۲ بوده که همین موضوع آنان را به این اشتباه افکنده است. در الشقایق النعمانیة در ترجمه‌ی ایشان آمده است: «از آنان است، عارف به خدا، شیخ بابا نعمة‌الله، آن بزرگوار، خدایش ببخشاید، درویشی را بر توانگری برگزید و در علوم ربّانی متبحر و در دریای اسرار الهی غرقه بود، تفسیری بر قرآن عظیم، بدون مراجعه به دیگر تفاسیر نوشت و بسی حقایق و دقایق را در آن آورده است که بسیاری از مردم از درک آن ناتوان هستند، تفسیری که در عباراتش از فصاحت و در تعبیراتش از بلاغت برخوردار است ... او در قصبه‌ی آقشهر از ولایت قرامان ساکن شد و در آنجا جان به جهان آفرین تسلیم کرد و او را در همانجا به خاک سپردند، خداوند مرقدش را نورانی بگرداند. (۲۱۴)

تعلق عرفانی

در مقدمه‌ی کوتاهی که بر چاپ مطبوعه‌ی عثمانیه، (نسخه‌ی اصلی مورد اعتماد در این ترجمه) نوشته شده تصریح شده که سلوک او بر پایه‌ی طریقه‌ی علیّه‌ی نقشبندیّه و بهره‌مندی از حضور

مشایخ این مکتب عرفانی بوده است. طاش کبری زاده (م ۹۶۸ هـ ق) که از میان تذکره نویسان نزدیکترین فاصله را با ایشان داشته، از او به «بابا نعمة الله النقشبندی» یاد می کند (۱/۱۶۱)، اما با عنایت به تفسیر، تعلق خاطر او بیش از هر کس دیگری به محی الدین بن عربی است و در مقدمه از او به «رأس الموحدين و رئیس المحققين، محی الملة والدين قدس الله اسراره و رضی عنه و ارضاه» یاد می کند، به سخنی از او استناد می جوید و در تفسیر آیه الکرسی و به طور مشخص عبارت «ولا یئوده حفظهما» می نویسد: «هر کس به راستی فراخی دل انسان را بشناسد که از ذات احدیت بازتابیده و با گرایشی حبّی و شوقی به سوی آن گراید و همواره از وجد و حضورش لذت ببرد، نزدش فراخی و گستردگی محقق و آشکار می شود که هیچگاه امکان گزارش و بیان آن وجود ندارد، چنانکه سلطان العارفين و برهان الواصلين، بایزید بسطامی، که برکت انفس ارجمندش فراگیر باد، این حقیقت را بر همه ی فقرای روی کرده به سوی گستره ی توحید ارزانی داشت، چنانکه گفت: «اگر عرش و آنچه در خود دارد، یکصد هزار هزار بار در گوشه ای از قلب عارف جای گیرد، آن را احساس نخواهد کرد.»

همچنین پس از او، سرور یکتا پرستان و رئیس ارباب به حق پیوستگان و اهل یقین، محی الملة والدين آمده است، کسی که دریای وحدت را بسی به تندی در خروش آورد، تا آنجا که از خیزاب دل سرشارش، رشحات معارف و حقایق بر صاحبان عزیمت راستین بپاشد، آنان که اثر و روش او را — که خدای روح ارجمندش و نیز جانهای آنان را پاک بدارد — پی گرفتند و خداوند به تلاش او و آنان پاداش نیک دهد — چنان که در فصوص الحکم می گوید: «این گنجایش ابی یزید در جهان اجسام است» بلکه من می گویم: «آنچه وجودش که پایان ناپذیر است، اگر انتهای وجودش با عین موجدش در گوشه ای از زوایای دل عارف فرض شود، آن را در علم خود احساس نمی کند.» [ترجمه، ۱۹۱] در این عبارات، نیک پیداست که او تا چه مایه دل و خاطر به شیخ محی الدین بسته است. البته این دلبستگی در تمام مشایخ این طریقت مشاهده می شود و جامی بارها در آثار خود از او و از فصوص و فتوحات نقل می کند و به عنوان نمونه در باره ی خواجه شمس الدین، محمّد کوسویی می گوید: «مُصَنَّفَات شیخ محیی الدین بن عربی را معتقد بود و مسأله ی توحید را موافق و تقریر می کرد و آن را بر سر منبر در حضور علمای ظاهر چنان بیانی می فرمود که هیچ کس را بر آ مجال انکار نمی بود (نفحات الانس ۴۹۷-۴۹۸) و شیخ جامی در تذکره ی شیخ محی الدین می نویسد «و این فقیر از خدمت خواجه برهان الدین ابونصر پارسا — قدس سره — چنین استماع دارد که می گفت: «والد ما می فرمود که: «فصوص جان است و فتوحات دل.» و هر جا که والد بزرگوار ایش در کتاب فصل الخطاب «قال بعض کبراء العارفين» گفته است، مراد از آن حضرت شیخ است، قدّ سره.»

تا آنجا که این بنده درنگ کرده است، اصلی‌ترین اصطلاحات شیخ اکبر، در ذهن و زبان شیخ علوان دارای جایگاهی ویژه است؛ تجلی (۲۳ بار)، ظهور (۱۱۰ بار)، حال (۱۷۲ بار) احوال (۷۵ بار)، اعیان ثابت (بیش از ۲۰ بار)، کشف و شهود (۶۹ بار). امکان (۶۰ بار)، کَمَل (۱۲) بار، انسان کامل (۱۷ بار)، مظهر (۳۳ بار)، ظَلّ (بیش از ۸۰ بار)، تجدد (حدود ۱۵ بار)، ذوق (۵ بار)، تجلیات حق (۱۳ بار)، وجود (حدود ۳۰۰ بار)، وحدت (بیش از ۲۰۰ بار)، حجاب (حدود ۲۰ بار)، جهت (حدود ۲۰ بار)، حضرت (حدود ۲۰۰ بار)، خیال و عالم خیال (بیش از ۱۰ بار)، حق (حدود ۱۰۰۰ بار)، فناء (بیش از ۱۰۰ بار)، ربوبیت (حدود ۳۰ بار)، الوهیت (نزدیک به ۱۰۰ بار)، سر (حدود ۵۰۰ بار)، وحدت ذاتی (بیش از ۳۰ بار)، ذاتی (بیش از ۳۰۰ بار)، صُور (بیش از ۷۰ بار)، امثال (بیش از ۲۰ بار)، ظاهر (حدود ۱۰۰ بار)، عماء (حدود ۳۰ بار)، عقل (حدود ۱۰۰ بار)، عقل کل (۱۶ بار)، عقل جزئی (۹ بار)، عین (بیش از ۱۰۰ بار)، فتح و مشتقات آن (حدود ۵۰ بار)، کثرت (حدود ۱۰۰ بار)، مرایا (۵ بار) کشف (حدود ۱۰۰ بار)، شهود (حدود ۵۰ بار)، مرآة (حدود ۴۰ بار)، تجرد و مشتقات آن (حدود ۳۰ بار) و عباراتی از قبیل احدیت ذات، ذات احدیت، مرتبه‌ی احدیت، مقصد احدیت، جذبه‌ی احدیت، حضرت احدیت، حضرت ذات، حضرت علم، حضرت قدرت، حضرت خیال، مرآة الحق و ... در تفسیر آمده است که نشان از تأثیرپذیری مفسر از مکتب ابن عربی دارد، اما با این حال ملاحظه می‌شود، در پاره‌ای موارد، از قبیل تجلی، نظر نخبوانی بیشتر به تجلی حبّی و لطفی و شوقی معطوف است، در حالی که شیخ اکبر در فتوحات به تجلی هویت، تجلی اعتبارات، تجلی افعال، تجلی خاص، تجلی ذاتی، تجلی شهادت، تجلی ضیایی، تجلی عام، تجلی نوری، تجلی وجودی و ... نظر دارد.

تفسیر «الفواتح الالهیه»

عنوان کامل این تفسیر «الفواتح الالهیه و المفاتیح الغیبیه الموضحة للکم القرآنیة والحکم الفرقانیة» که ترجمه‌ی آن «گشایشهای خدایی و کلیدهای غیبی و روشنگر گزاره‌های قرآنی و حکمتهای فرقانی» است، چنانکه از عنوانش پیداست تفسیری است عرفانی که به گفته‌ی مؤلف، حاصل فتح و گشایشی الهی است، چنانکه خود می‌گوید:

وقتی از جمله‌ی گشایشهایی که حضرت حق از آن پرده‌گشود و از بخشش محض خود بخشود، از سوی خود بر آن نام «الفواتح الالهیه و المفاتیح الغیبیه» گذارد که روشنگر گزاره‌های قرآنی و حکمتهای فرقانی است.

تفصیلش را اما در خود تفسیر به روشنی بیان می‌کند. و گزارشی را که ابونعمه الله (محمدشکری) بن

حسن انقروی (آنکارایی) در پایان چاپ مصر نوشته روشنگرِ اَهمیّت و جایگاه این تفسیر است:

پاک است آن ذاتی که آنچه را می‌باید از مَکَمِنِ غیب به گستره‌ی وجود هویدا ساخت و آنچه را که می‌بایست به عرصه‌ی شهود پدیدار کرد تا جمالش را در هر مظهر موجود به تماشا بنشینند. آنگاه درودی تمام و سلامی کامل بر کاملترین مظهر و مجلی و ارجمندترین رهنما به آنچه که در آفاق و انفس متجلی است، به ویژه به توحید ذاتی. و بر خاندان و یارانش که به اخلاق کسی آراسته‌اند که خُلُقش قرآن بوده است، آنان که جانشان را در راهِ اعلای توحید و اعلامِ عرفان فدا کرده‌اند و نور آیه‌ی راستین را از مشکات نبوّت برگرفته و از لوامعِ رخشان از آفتاب وحدتِ حقّی ذاتی نورانی‌اند.

أما بعد، بنده‌ی ضعیف، خاکِ پای فاضلان، قطمیر آستانِ اولیای عارف ...، ابونعمه‌الله (محمد شکری) بن حسن الانقروی، عفا عنهما و عن جمیع المؤمنین، العفو العلی، می‌گوید: تفسیر نامبردار به «الفواتح الغیبیه و المفاتح الإلهیه، منسوب به عالمِ عارف، محقّق ربّانی، شیخِ مرشدِ متحقّق صمدانی، یعنی: شیخ‌المشایخ، نعمه‌الله بن محمود نخجوانی، قدس‌الله سره، و اعلی‌الله فی الجنة در جته و قدره، در کشفِ اسرار قرآن از ارجمندترین و از حیثِ روشنگری و تبیانِ حقایقِ فرقان از کاملترین تفاسیر است، چرا که آن منبعِ حقایق و اسرار و سرچشمه‌ی اذواقِ صاحبانِ بصیرت و بینش، گنجینه‌ی معارف و وارداتِ لاهوتی و خزینه‌ی انواعِ کمالاتِ ناسوتی است، مقدّمه و فواتحِ سوره‌های مشحون از بیانِ نهفته‌های وجود و خاتمه‌های سرشار از نصایح و خیرخواهی‌های مفید برای اهلِ بصیرت و شهود است. نیکبخت است کسی که توفیقِ خواندنِ آن را بیابد و هرکس در ژرفای دریای بیاناتش فرو رود، آن را بسی مایه‌ی حیرت می‌یابد، با آمیزه‌ای شگفتِ پاک و ظریف و روشی شگرف و شایسته، چنانکه چنان‌کحلی بر چشمانِ روزگار ننشسته و کسی مانند آن را در میدانِ بیان ندیده است، اما با این حال، چنین متنی در مَکَمِنِ زاویه‌ی فراموشی و نسیان پنهان و زیر تارهای عنکبوتها، دیر زمانی متروک و ناپیدا بوده است، اما مشتاق که، زیباییِ خود را به دوستداران و راغبانش عرضه دارد و بسی مایل که نهفته‌هایش را با بهره‌مندان و طالبانش باز گوید. حمد و مَنّتِ خدای را که این توفیقِ قرین حال صاحبِ همتی والا شد که همتش از جای بجنبید و خدا به او خیر دهد و به اهداف پیدا و پنهانش برساند، آن مهربان‌مرد، حاج [احمد مختار] بک افندی، رئیس دایره‌ی نظامی پیشین در استانبول، که خدایش از آفات و بلاها مصون بدارد که امروز شرفِ آن را یافته است که شیخِ حَرَمِ نبوی و فاضلِ مشهور، حاج [محمد حلمی] افندی طرنوی، که خدای توانگر و توانمند، تلاشِ آنان را پاس بدارد. آنان این توفیق را یافته‌اند که آن را به طبع برسانند و بینِ تشنگانِ سرچشمه‌ی زلال وصالش پخش کنند، آنان که برای دیدنِ جمالش بسی

شتابانند. خدا را سپاس که این گل در بهار شکفت و رایحه‌اش، به سان مشکِ ازفر، به نیکویی، به مشام جویندگان رسید، آن هم به یاری خداوندِ مّان، در حالی که الفاظ و عباراتِ زیبایش، به همکاری برخی از برادران و دوستان که از افاضلِ این زمانه‌اند، تصحیح شده است. هرچند نسخه‌ی اصلی‌ای که در دست ما بود بسی دگرشده و کاستی داشت و با این که در اصلاح دگرشده‌ها و تکمیل کاستی‌هایش از هیچ کوششی دریغ نشد، اما انسان ناتوان است و از خطا و فراموشی مصون نیست ...



و ویژگی‌های عمده‌ی تفسیر در «الفواتح» را به طور مشخص می‌توان در موارد زیر برشمرد:

۱) روش مؤلف آن است که تفسیر هر سوره را با «فاتحه = سرآغاز»ی، شروع می‌کند و با «خاتمه = سرانجام»ی به پایان می‌رساند، که اصولاً سرآغاز هر سوره دورنمایی از مطالب آن است که برای سالک راه می‌تواند روشنگر باشد و «خاتمه = سرانجام» نیز چکیده‌ی نتیجه‌ای است که مؤلف از آن سوره به دست می‌دهد و عبارات و گزاره‌ها در هر دو بخش خطابی - عرفانی است و شیخ، سالکانِ طریق را مورد خطاب قرار می‌دهد و نکته‌هایی را به آنان یادآور می‌شود که می‌باید نظر به مطالب هر سوره مورد عنایت داشته باشند و فاتحه و خاتمه، هر دو برای سالکانِ راه، در واقع، دستورالعملی هستند که با عنایت به آن می‌توانند فهم و برداشتِ خود را از آیات سامان دهند و مؤلف در این بخش از تفسیر خود بسیاری از نکاتِ دقیق و باریکِ عرفانی را با نثری شیوا و زبانی رسا و گاه کمی پیچیده بیان می‌کند و از این حیث نیز، به راستی گنجینه‌ای است و بسی اسرار عرفانی در آن بیان شده است.

افزون بر فواتح که بیشتر معطوف به مضامینِ عرفانی مرتبط با آیاتِ سوره‌هاست و خواتم که در پیوند بیشتری با بهره‌ای است که سالک می‌باید از آن ببرد و سفارشاتِی که مفسّر به او می‌کند، او می‌کوشد، بین تفسیر «بسم‌الله الرحمن الرحیم» و مضامین هر سوره پیوندی برقرار کند که از این حیث با تفاوت در سجع و شکل تقریباً مانند لطائف‌الاشاراتِ شیخ ابوالقاسم قشیری عمل کرده است. به عنوان نمونه در تفسیر «بسم‌الله الرحمن الرحیم» سوره‌یِ اسرا که اسرا و معراج پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و علی آله و سلم در آن آمده است، ضمن تبرک و تیمّن به نام مبارک الهی می‌گوید: «باسم‌الله = به نام خدا» که بایسته‌ی ذاتِ فراهم آورده‌ی همه‌ی اوصافش برای حبیبش، صلی‌الله علیه و علی آله و سلم تجلی کرد، از این روی مرتبت و جایگاه آن بزرگوار جامع و جمیع مراتب و غایت همه‌ی شؤونِ تطوّراتِ حقّ شد «الرحمن = بخشاینده» در حقّ او، چنانکه او را، در ظاهر، به ذروه و اوج معارج و پایه‌هایش رساند «الرحیم = مهربان» در حقّ کسی که او را، در باطن، از بقعه‌ی امکان بیرون بُرد و به گستره‌ی وجوب رهنمون شد.

۲) تأویلات و اشارات مؤلف در برداشت از عبارات و آیات قرآنی، برخلاف برخی از تفاسیر اشاری، اصولاً، حتی برای فهم عادی، توجیه‌پذیر است و تا آنجا که ممکن است، مفسر کوشیده است که از تأویلات دور از ذهن پرهیزد و اگر گاهی از ظاهر لفظ فاصله‌ای گرفته، آن را با چنان ظرافت و بیزه‌ای بیان می‌کند که بر طبع زبان آشنای مخاطب که از عمق تأثیرات الفاظ و عبارات قرآنی آگاهی دارد و از اندک ذوق مستعدی برای درک تجربه‌های شهودی برخوردار باشد، گران نمی‌آید؛ به عنوان نمونه در تفسیر عبارت «ماسلکم فی سقر» می‌گوید: «چه چیزی شما را به دوزخ درآورد، به دوزخ امکان و آتش طرد و خذلان، چنانکه ملاحظه می‌شود، چنین تفسیری از دوزخ، ممکن است در نفیس مخاطب بسی مؤثرتر افتد، چرا که در نگاه عارف، افتادن از نظر خداوندی جانکاه‌تر از تاب آوردن سوختن در آتش ظاهری است، زیرا در آتش هست و می‌سوزد، اما وقتی او را از آستان حضرت حق برانند و خدایش از نظر اندازد، تو گویی هستی خود را که همه‌ی سرمایه‌ی اوست، از کف داده است، چرا که به تعبیر حضرت مولانا «غزه‌ی هستی چه داند، نیست چیست» آتش ظاهر جسم را می‌سوزاند و دوزخ طرد و خذلان جان را. در کوتاه سخن تأویلات و اشارات عارف ما از نوع مقبول و پسندیده است، از آن گذشته تصوّر عارف در مقامات گوناگون از آتش متفاوت است، چنانکه از نگاه مولانا آنجا که شرار عشق روشن است، آتش ظاهر بی‌رونق است.

عشق بس گرمست اندر لامکان	هفت دوزخ از شرارش یک دُخان
ز آتش عاشق از این‌رو، ای صفی	می‌شود دوزخ ضعیف و منطفی
گویدش بگذر سبک ای محتشم	ورنه از آتش‌های تو مُرد آتشم

ملاحظه می‌شود که هدف عارف اصلاً نفی محقق شدن دوزخ واقعی نیست، زیرا اگر چنین بود، در جای جای تفسیر، به حقیقی بودن دوزخ تصریح نمی‌کرد، چنانکه در تفسیر عبارت قرآنی «و کفی بجهنم سعيراً» می‌گوید: دوزخ افروخته و آماده برای انتقام و عذابشان. یا اینکه در تفسیر «و رأی المجرمون النار» می‌گوید: پس از آنکه عرضه شوند و از آنان حساب باز پس بگیرند و به سوی جهنم کشانده شوند، تا هر کس بر پایه‌ی گناهان و لغزشهایی که کرده است در آن عذاب بیند.

۳) از حیث زبانی، گرچه روش مؤلف آن است که بدون رجوع به متون تفسیری، آنچه را که خدا بر او گشوده است، بر قلم آرد، اما ملاحظه می‌شود که اندوخته‌های علمی پیشینی او در شرح تک‌واژگان و گزاره‌ها کاملاً مشهود است، جز در اندک مواردی متعرض نکات صرفی، نحوی و بلاغی نشده است، مگر آنکه بیان نکته‌ای در فهم سراسر عبارت نقش داشته باشد، ولی گزارش مستقیم مفردات و عبارات، فراوان در تفسیر ملاحظه می‌شود، زیرا بدون این روشنگری، هدف از تفسیر به هیچ وجه برآورده نمی‌شود، اما همین شرح مختصر نیز برخوردار از درنمایه‌ای عاطفی و

عرفانی است، چنانکه در تفسیر آیت «صَمَّ بَكَ عَمْیَ فِہِمْ لَا یَرْجِعُونَ» می‌گوید: کردند، به جهت آنکه سخنِ حق جاری شده بر زبان رسولان صلوات‌اللہ علیہم، را نمی‌شنوند. گنگند، زیرا ایمان همراه با تصدیق را بر زبان نمی‌آورند. کورند، چرا که به دلایل پیدا و معجزاتِ هویدا، با وجود قابلیت‌های فطری و استعداد‌های جبلی خود توجهی نمی‌کنند، پس آنان، در این حالت، بر نمی‌گردند، یعنی: اگر افراط و تفریطی را که در آفرینش نخست انجام داده‌اند و چنین عذابی پی‌آیند آن است، امیدی به بازگشت آنان نمی‌رود.

چنانکه ملاحظه می‌شود، مفسر در این بخش از تفسیر در حد بیان سراسر معانی تک‌واژگان و گزاره‌های قرآنی باز می‌ایستد و به گزارش تفصیلی دلالت الفاظ و عبارات، نکات صرفی و نحوی و بلاغی، اختلاف قرائتها، اختلاف نظر مفسران و رد و تأیید نظرگاه دیگران نمی‌پردازد.

(۴) به پیروی از روش عارفان، بر پایه‌ی اثبات خویش، نه نفی دیگران، استوار است. شیخ علوان در سراسر تفسیر خود، هرگز متعرض برداشتهای دیگران نمی‌شود. حیثاً به رد آنها نمی‌پردازد و به کنایه و تعریض سخنی در میان نمی‌آورد، بر دیگران عیب نمی‌گیرد و به آنان طعن نمی‌زند و تنها یک بار از علمای رسوم و یک بار از اهل ظاهر یاد می‌کند و البته از محقق [رسیده] به مقام شهود احسانی جز این نیز انتظار نمی‌رود که همگان را در هر مرتبتی در نظر داشته باشد.

(۵) از حیث کلامی - اعتقادی پیرو مکتب ابوالحسن اشعری است و این موضوع از تفسیر او ذیل برخی از آیات کاملاً هویدا است: الف) در باب قرآن کریم و کلام خداوندی می‌گوید: «ادیان آنان (پیامبران) با وضع الهی از حضرت کلام نفسی قدیم الهی گرفته شده است که رنگ الفاظ و حروف حاصل آمده از تقاطع اصوات را پذیرفته است.» (مقدمه‌ی فواتح). ب) رؤیت، در باب رؤیت چندان به روشنی اظهار نظر نمی‌کند و ذیل عبارت «الی ربها ناظره» تنها به عبارت «به تماشای دیدار او، مشرف و شادمان» بسنده می‌کند. و در تفسیر تقاضای موسی به عبارت «رَبِّ اَرْنِی اَنْظُر الیک» می‌نویسد: پروردگارا، ذات خود را که از مقابله و محاذاة و مماثلت و محاکات پاک است، به من بنمایان، چنانکه کلام پاک از ترتیب کلمات و تقاطع حروف و اصوات خود را به من شنوایی، تا به تو بنگرم. با چشمان خود، چنانکه سخن تو را با گوش خود شنیدم. خداوند سبحان در پاسخ فرمود: «لَنْ تَرَانِی = مرا نخواهی دید» ای موسی، تا هنگامی که در جلبات تعین و پرده‌ی هویت خود مستور هستی، ولی اگر می‌خواهی استعدادت را برای دیدن من بشناسی، به کوه بنگر، آنگاه که بر آن تجلی کنم، با هویت خود همه‌ی هویتها را، سراسر، برمی‌افکنی، آنگاه اگر بر جای خود قرار گیرد، و نزد تو ثابت شود که پس از تجلی من بر او با ذات خودم، در جای خود استوار می‌ماند، یعنی: بر همان هویتی که پیش از تجلی داشته است، پایدار بماند، آنگاه مرا خواهی دید. یعنی: آنگاه این امکان برای وجود خواهد داشت که مرا با هویت خود ببینی. در تفسیر عبارت «لا تدرکہ الابصار»

نیز می‌نویسد: «چشمان از غایتِ ظهور و پیدایی‌اش او را فراگیرند، ابزاری که بر دیدنِ انوارِ روشنش توانا هستند و چگونه چشمان او را فراگیرند، در حالی که او به ذاتِ خود فراگیرندهٔ چشمان است و به آنها توانایی دیدن می‌بخشد و بخشنده‌ی بینایی به چشمان را، خود چشمان نمی‌بینند، چرا که او سبحانه از غایتِ لطافتِ خود، نورِ چشم را مقرر داشته است، در حالی که چشم، نورش را که دیدنش با آن است، نمی‌بیند...

در فرازی دیگر، در بیان فضیلتِ پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و علی آله و سلم می‌گوید: «کوتاه سخن آنکه هیچ‌کس از پیامبران نتوانست از رؤیت و لقاء (دیدار) سخن بگوید، جز پیامبر ما صلی‌الله علیه و علی آله و سلم که می‌فرماید: «رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمَعْرَاجِ = پروردگارم را شبِ معراج دیدم» از این روی آیت «اليوم اكملت لكم دينكم» در شأن او نازل شد و حدیثِ «بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ = برانگیخته شده‌ام، تا مکارم اخلاق را به پایه‌ی کمال برسانم» و دیگر آیات و احادیثی که از توحید ذاتی نشان دارند و هرگونه اضافات (نسبت‌ها) و اعتبارات را، سراسر، برمی‌افکند. (ج) افعال بندگان، در این باره می‌گوید: همه‌ی افعالِ بندگان مستند به او سبحانه و آفریده‌اش هستند، چگونه چنین نباشد، در حالی که سراسرِ امور بندگان به خواستِ او برمی‌گردد...» [تفسیر آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی مبارکه‌ی مدثر]

۶) در بابِ روایات باید در نظر داشت، تفسیرِ نخجوانی نظر به ویژگی اصلی‌اش، از روایاتِ تفسیری، اعم از روایاتِ اسلامی یا اسرائیلی، چندان بهره‌ای نبرده و روش او اصولاً چنین اقتضایی را نداشته و در اندک مواردی هم که به احادیث و آیات استناد کرده برای بیان موارد خاصی از شأن نزول و یا شرح مضامین بوده است. از این روی ملاحظه می‌شود که او هیچ تعلقی به نقلِ روایات اسرائیلی ندارد و برخلافِ برخی از تفاسیر عرفانی از اسرائیلیات و روایت‌های نامستند پیراسته است، از سوی دیگر عنایتِ بیشتر او به روایات و احادیثِ راستین می‌توانست به غنای افزون‌تر این متن عمق بیشتری ببخشد. اما او چنین صلاح دیده است خود را درگیر نقد متن و سند روایات نکند، چنانکه اصولاً، نه آنکه به روایاتِ تفسیری منقول از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و علی آله و سلم و صحابیان و تابعان نپرداخته، از عارفان و صاحبانِ رأی و تفسیر نیز جز اندک مواردی نقلِ سخن نکرده است، چنانکه پیشتر هم گفته شد، یک سخن را دوبار از شیخ ابویزید بسطامی، سخنی دیگر را دوبار از شیخ محی‌الدین بن عربی، نظرگاه فقهی امام ابوحنیفه را یک بار و رأی امام شافعی را دوبار نقل کرده است و گاه سخنانی از عارفانی مانند فضیل بن عیاض، یحیی بن معاذ، ابوبکر وراق، رحمهم الله تبارک و تعالی، در تفسیر مشاهده می‌شود.

۷) در فقه پیرو مذهبِ ابوحنیفه است، چنانکه در مقدمه‌ی مختصری هم که بر چاپ ترکیه نوشته‌اند چنین آمده است: «ایشان، قدس سره، در هر دو دانش فروع و اصول کامل بودند، جامع بین معقول و منقول، [در فروع] مقلدِ مذهبِ اقدمِ ائمه، سراجِ ائمت، امام ابی حنیفه، نعمان [بن ثابت]...»

اما در تفسیر، اولاً چندان به مباحث فقهی نمی‌پردازد، مگر در حدی که در فهم معانی الفاظ مؤثر باشد، ثانیاً به مدلول عنوان اثر «الفواتح الإلهیه» قطعاً نمی‌تواند مقلد محض باشد، زیرا نظرگاه‌های فقیهان، مذاهب و ویژه‌ی آنان است، از این روی گاه می‌بینیم که رأی او با رأی ابوحنیفه کاملاً همخوانی دارد، چنانکه در تفسیر «لامستم» می‌گوید: وقتی که با آنان مجامعت کنید و یا با ملابست و دست رساندن، ملاعبت کنید (و عشق بورزید) «پیداست که این رأی همخوان با نظرگاه فقیهان حنفی است. اما موارد بسیاری هم هست که ایشان رأی خود را دارد و ملزم به پیروی از مذهب ابوحنیفه نیست، چنانکه ابن‌العربی نظرگاه ابوحنیفه را درباره‌ی عبارت «حیث وجدتموهم» چنین آورده است: «ابوحنیفه گفته است که به مدلول «ولا تقاتلوهم عندالمسجدالحرام» حکم این عبارت تخصیص پذیرفته است (احکام القرآن: ۱۷۸/۴)، در حالی که نخجوانی ذیل همین عبارت می‌گوید: «فی حلّ او حرم» یا اینکه در باب سفری که موجب قصر نماز است، کاملاً رأی برخلاف نظرگاه امام ابوحنیفه دارد. در احکام القرآن ابن‌العربی آمده است: «مسأله‌ی پنجم آن است که شخص می‌تواند در هر سفری، حتی در سفر معصیت هم نماز خود را بشکند و این نظر ابی‌حنیفه و گروهی از فقیهان است... [۴۱۶/۲] سمرقندی نیز می‌گوید: «آنگاه رخصت که همان شکستن نماز و غیر آن است با مطلق سفر - سفر طاعت باشد، مانند جهاد و حج یا سفر مباح مانند رفتن برای تجارت یا سفر معصیت مانند خروج برای قطع طریق، نماز می‌شکند، نظر ما (فقیهان حنفیه) همین است» [تحفة الفقهاء / علاءالدین سمرقندی: ۱۴۹/۱] در حالی که نخجوانی می‌گوید: «آنگاه خداوند متعال می‌فرماید: چون در زمین سفر کردید، یعنی: در عالم طبیعت، نه برای معصیت دنیوی، بلکه برای مصلحتی دینی از قبیل جهاد، تجارت، حج، صله‌ی رحم، طلب علم و امثال آن» این اختلاف نظرگاه نخجوانی با فقیهان حنفی تنها می‌تواند دو دلیل داشته باشد، نخست آنکه بر پایه‌ی آزموده‌های عرفانی‌اش، خداوند بر او چنین گشوده باشد، یا آنکه اجتهاد شخصی‌اش بر آن تعلق گرفته باشد. در هر صورت الفواتح متنی نیست که مباحث فقهی در آن به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته باشند.

۸) عرفان، گواه حقیقت عرفان شیخ نعمت‌الله، رحمه‌الله تبارک و تعالی، در درجه‌ی اول تفسیر او و در مراتب بعدی دیگر آثار عرفانی‌اش است، اما آنچه که این قلم در مقام ترجمه‌ی این متن گرانسنگ دریافته‌ام مهمترین ویژگی‌های عرفان او را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

الف) توحید ذاتی، شیخ بارها در تفسیر از توحید ذاتی به عنوان گوهر دعوت خاتم پیامبران صلی‌الله علیه و علی آله و سلم سخن می‌گوید:

کوتاه سخن آنکه اگر خداوند سبحان بندگان را به یکتایی ذاتی‌اش رهنمون نمی‌شد، ازلی - ابدی، از او و شناختش در حجاب می‌ماندند و هیچگاه به او راه نمی‌یافتند. در نتیجه

حکمت الهی چنین اقتضا کرده است که راه‌هایی را در میان نهد و مسیرهایی را مقرر بدارد که انسانها را به وحدت ذات و وجوب وجود و استقلالش در آن و یکتایی در الوهیت و یگانگی در ربوبیت برساند، به جریان راز وحدت ذاتی‌اش در ذره ذره‌ی همه‌ی مظاهر و مجالی متکثر و گستردگی‌اش بر آنها بر پایه‌ی شؤون و تطورات مترتب بر اوصاف و نامهای ذاتی‌اش که منوط بر درخشش تجلیات همواره تازه شونده‌اش است که بر پایه‌ی کمالات ذاتی و نشأت حیّی بایسته‌ی وجود مطلق پاک از هرگونه سستی و فطور و پالوده از نشان هرگونه کاستی و قصور است.

بارها در تفسیر از توحید ذاتی به دورترین هدف از ایجاد و وجود آدمی، از راه رسیدن به توحید ذات، از سلوک راه توحید ذاتی، از زبان توحید ذاتی، از سرشته بودن آدمی با توحید ذاتی، از ویژه بودن بیان توحید ذاتی برای دعوت مصطفوی، از بایسته‌های توحید ذاتی، عبارت از دین الهی بودن توحید ذاتی، پیچیدگی‌های مسالک توحید ذاتی، تفاوت بهره‌مندی انسانها از توحید ذاتی بر پایه‌ی مقامی که دارند، انکشاف توحید ذاتی، در بالاترین مراتب، برای رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم در معراج و ... سخن گفته است. پیداست که مراد عارف از توحید ذاتی مدلول کلمه‌ی مقدسه‌ی «لااله الا الله» است یعنی: بنده با دلیل قاطع به یقین بدانند که موجود حقیقی، تنها خداوند سبحان و تعالی است و هر آنچه که جز اوست، در اصل معدوم و وجودش ظل و سایه‌ی وجود حق است و به این باور برسد که در وجود، در حقیقت، جز برای خدا، فعل و صفت و ذاتی نیست. در کشف اصطلاحات الفنون در بیان توحید ذاتی آمده است: توحید ذات، عبارت از جدا دانستن ذات قدیم از دیگر ذوات است، به معنای اثبات ذات، به طور مطلق برای خداوند متعال و نفی آن از غیر او و هنگامی به این مقام می‌رسد که خداوند سبحان به ذات خود برایش تجلی کند و شهود کرده، همه‌ی ذوات و صفات و افعال را در پرتو ذات و صفات و افعالش متلاشی بیند، ... (۵۲۹/۱).

ب) فنا، فنا از نگاه نخجوانی، هیچ انگاشتن محض خویش است، بل فانیة عن الفناء = حتی نیست شدن از نیستی (فاقتلوا انفسکم)، چنانکه آن را بالاترین مرتبه و مقام می‌داند و سرای آخرت را منازل شهدا و مقام عرفای امین رسیده به جایگاه «الفناء فی الفنا = فنا در فنا» می‌شمارد و اتّجاهش را به آن سوی می‌انگارد، نیست شدن از نیست بودن، بهر آنکه ینعکس البقاء الحقیقی = تا بقای راستین باز بتابد. چنانکه می‌گوید: هرکس را تجرید [و پیراستن] بیشتر، به خدا نزدیکتر و به فنا مایلتر و به بقا مشتاقتر است، در غیر این صورت سلوک را تا ابدالابدین پایانی نخواهد بود.

ج) سلوک، خطاب این عارف در سرآغاز و خاتمه، اصولاً متوجّه سالک است، به این مضمون که می‌باید آموزه‌های سوره‌ها را به کار بندند، غبار ناسوتی را از خود بتکانند، به نور لاهوتی آراسته گردند و نگاه و نظرشان فناشدن از ماهیت مادی و پیوستن به روحانیت محض باشد، او براین باور

است سالک تا هنگامی که به سلوک است، رحمتِ الهی را امید می‌دارد، و تا هنگامی که تعدّد و تکثر در آنان از بین نرود و جدایی و پیوستگی از میان نیفتد، سلوک هم پایانی ندارد. (ه) نجوانی بر این باور است که عوالم و هر آنچه در آن است، از آثار اوصاف الهی مترتب بر نامهای ذاتی است، چرا که ذات در هر مرتبت از مراتب وجود نام و ویژه‌ای و صفت مخصوصی دارد. او باور دارد که سالک می‌باید در دریا‌های هفتگانه‌ای که سبع‌الثماني از قرآن عظیم در خود دارد، به درنگ بنشیند که از متفرعات صفاتِ هفتگانه‌ی ذاتیه الهیه است و با آسمانهای هفتگانه و اختران هفتگانه‌ی کونی همخوانی دارد.

(و) از نگاه نجوانی راه‌های منتهی به خداوند به شمارِ انفاسِ خلاق است، زیرا هیچ ذره‌ای از ذره‌های عالم نیست، مگر آنکه به سوی آن راهی دارد، اما استوارترین و نیکوترین و روشن‌ترین راه آن است که خداوند سبحان برای حبیبِ خود صلی‌الله علیه و علی آله و سلم و اولیای خویش برگزیده است.

(۹) او بیان می‌دارد رازِ فروفرستادنِ رسولان و برانگیختنِ پیامبران و وحی کردن به پیامبران و الهامات و ارهاصاتِ وارد شده بر دل‌های اولیای اخلاص یافته، دانستن و آگاه شدن از چگونگی گسترده شدن سایه‌ی الهی کشیده شده بر طبیعتِ عدم (نیستی) مقابل وجود (هستی) است که بایسته‌ی انعکاس اشعه‌ی انوار ذاتی اضافه شده‌ی او بر پایه‌ی تجلیاتِ جمالی و جلالی و چگونگی پیوندِ اظلال و نقش‌های بی‌شمار با مبدأ و حدانی، یعنی: وحدتِ ذاتی است.

(الف) او بر این باور است که حقّ، جلّ جلاله و عمّ نواله، بر حسبِ وحدتِ ذاتی خود در هر ذره از ذرات کائنات ظهوری دارد تا آثار، اوصاف و نامهای نهفته‌اش در غیب هویتش بر پایه‌ی استعدادها و قابلیت‌های آنها، از او هویدا گردد.

(ب) معتقد است مظهرِ کامل و جامعی که همه‌ی آثار نامها و صفات الهی به تفصیل از آن آشکار می‌شود، تنها انسان کامل است، از این روی خداوند سبحان آن را به صورت خود آفرید و از میان آفریدگان او را جانشینِ خود ساخت.

(ج) او عمیقاً یقین دارد که برای پیمودنِ راهِ سلوک گریزی جز پیروی از برهانِ روشنی که از سوی پیامبر هدایتگر صلی‌الله علیه و علی آله و سلم به انسانها رسیده است گریزی نیست و باید به آن چنگ زد، آنکه به توحید حقّ رهنمون می‌شود و همواره باید از نور قرآن بهره گرفت که جداکننده‌ی حقّ از باطل است و به دستورات و منهیاتِ قرآن و ارشاداتِ پیامبر پایبند بود.

(د) در عرفانِ نجوانی کسی که زنده به حیاتِ علم لدنی ازلی - ابدی نباشد و همواره در جهلِ جبلی هیولانی بماند، در حقیقت مرده است، هرچند در ظاهر زنده باشد و به سببِ همین مرگ و جهلشان نمی‌توانند نسماتِ روح و نفحاتِ حیاتِ طیبیه را از انفاسِ پیامبران ببینند که با دمیدنِ

روح ربّانی و نفّسِ رحمانی برای زندگی بخشیدن به آنان برگزیده شده‌اند.

ها از نگاه شیخ علوان سلوک این راه جز با استمداد و استرشاد از آگاهان و اهل بینش و ارباب کشف و اعتبار ممکن نیست، آنان که از شاهراه مجاهدت و مسیر روشن فناء مقتضی مرگ ارادی از لوازم هویت بشری به شناخت توحید نایل آمده‌اند، چرا که کاملان مکمل عارف به امارات راه و موانع آن دانسته‌اند که قضیه‌ی حکمت و امر مناسبت الهی واقع شده بین اوصاف ذاتی بایسته‌ی آن است که بین مفید و مستفید پیوند و رابطه‌ای وجود داشته باشد.

و در باور شیخ نعمت‌الله وجود خیالی، لطیف‌ترین و نازک‌ترین و نابترین و پاک‌ترین وجود از کدورت ماده و همانندترین به تجلیات الهی همیشه تازه شونده و همواره پرتوافشان است.

۱۰) نثر تفسیر، نثری فصیح و ادبی، البته با رعایت اقتضای مقامات بیان است و آنگاه که طلبیده، خامه‌ی او در اوج صلابت بسیار استوار ظاهر شده است، اما اگر ملاحظه می‌شود که در بخشی از عبارات، به ویژه در سراغاز و خاتمه اندکی پیچیدگی ملاحظه می‌شود، به موجب محتوا و به اقتضای معنایی است که بیان می‌کند که ممکن است فهم آن آسان ننماید، از این روی صاحب «الشقایق النعمانیة» می‌گوید: «او در معارف ربّانی متبحر و استاد و در دریای اسرار الهی غرقه است و تفسیری را بدون مراجعه به تفاسیر بر قرآن کریم نوشته و چنان حقایق و دقایق را در آن گنجانده است که بسیاری از مردم از درک آن ناتوان هستند، آن هم در اوج فصاحت در عبارات و بلاغت در تعبیراتش (الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة / طاش کبری زاده / ۲۱۴).

۱۱) ترجمه‌ی این اثر از روی دو نسخه‌ی زیر انجام شده است: ۱) نسخه‌ی چاپ‌شده در مطبعة العثمانیة (چاپخانه‌ی عثمانی) که در صفحه‌ی نخست آن چنین آمده است: «فی المطبعة العثمانیة، دار الخلافة العلیة الاسلامیة بظلّ حضرت امیر المؤمنین و خلیفة رسول ربّ العالمین، السلطان بن السلطان العادل الغازی (عبد الحمید) خان الثانی ...» که با تصدیق مجلس «تدقیق مؤلفات شرعی» به تاریخ ۱۸ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ هـ ق به شماره‌ی ۳۵ به طبع رسیده است. ۲) نسخه‌ی چاپ‌شده در دار رکابی للنشر، مصر سال ۱۹۹۹ م.

۱۲) در ترجمه تلاش شده است روح حاکم بر سراسر اثر تا آنجا که ممکن بوده به متن مترجم نیز منتقل شود، اما همواره چنین بوده است که بین متن اصلی و آنچه ترجمه شده به اقتضای تفاوت دو زبان و اختلاف روحیات صاحب اثر و مترجم تفاوت‌هایی وجود داشته باشد، اما این کمترین بنده‌ی خداوند متعال کوشیده است قلم خود را به خامه‌ی آن عارف بزرگ نزدیک سازد، اما داستان آن عارف تارک‌نشین که خدایش به فتح خویش نواخته و این کمترین خوشه چین به مثابه‌ی سنجش ذره با عین خورشید است.

ناقص از زر برد خاکستر شود

کاملی گر خاک گیرد زر شود

ضمن آنکه فضیلت و برتری از آن مفسّر ارجمند و قصور و کاستی متوجه‌ی این بنده است. دشوارترین بخش این ترجمه، محدودیتهایی بود که در برگردان اصطلاحات عرفانی وجود داشت، تا آنجا که ممکن بوده و در فهم مخاطبِ صاحبِ ذوق از محتوا تأثیری منفی نداشته و بر پیچیدگی نیفزوده، این حقیر تلاش کرده است، برابری سرراستِ فارسی برگزیند و هرکجا که معنا آسیب‌دیده ناگزیر بوده‌ام که از اصطلاحات عربی استفاده کنم.

سبک مؤلف در جدا کردن فاتحه (سرآغاز) و خاتمه از متن سوره‌ها در ترجمه نیز لحاظ گردیده است، تا مخاطب بتواند از فواتح و خواتم چنانکه مفسّر عارف نظر داشته است، بهره‌مند گردد.

آیات را تا آنجا که ممکن بوده یک آیه و در مواردی چند آیه، به طور مستقل با ترجمه‌ی فارسی این قلم، ابتدا آورده و تفسیر را به دنبال آن ترجمه کرده‌ام تا مطالعه‌ی آن برای مخاطب آسانتر باشد. در برابر فرازها و عباراتِ آیات هم تلاش شده است ترجمه‌ای متناسب و دقیق با متن عربی گنجانده شود، تا مخاطب برای درک معانی آن ناگزیر به ترجمه‌ی آیه نشود و چه بسا جدا کردن ترجمه‌ی هر عبارت از متنِ آیت دشوار می‌نمود که با این کار گمان بر این بوده است که در روانی درک تفسیر مؤثرتر است.

یاد و سپاس

در پایان لازم می‌دانم به مدلول «ترک شکرش، ترکِ شکرِ حق بود» از کسانی که به نحوی در به ثمر رسیدنِ ترجمه‌ی این اثر نقش داشته‌اند، سپاسگزار باشم، نخست از دوستِ نادیده‌ام، جناب استاد منوچهر صدوقی شها که نخست بار پیشنهادِ ترجمه‌ی «فواتح‌الهیة» توسط ایشان ارائه شد که پاداشِ نیتِ نیکشان با صاحبِ قرآن باد.

آنگاه از دوستِ دانا و دلبندم، جناب حسین مفید نیز سپاس فراوان دارم که معمار اصلی این طرح ایشان بوده و نیکویی چاپ اثر به هنرمندی همیشگی ایشان برمی‌گردد. و همچنین از سرکار خانم مهناز رئیس‌زاده که دو بار با دقتِ همه‌ی متن را خوانده و در اصلاح آن کوشیده است. همچنین از حرف‌نگار ارجمند و سایر دست‌اندرکارانِ مراحلِ طبع اثر که مطمئنم خداوند بزرگ کوشش آنان را بی‌پاداش نخواهد گذاشت.